

حکم لعن بر مُتصِف‌شدگان به فسق و کفر در فقه اسلامی^۱

محمدرسول آهنگران*

مه‌دی درگاهی**

چکیده

مطابق مفاد گزاره‌های متعدد قرآنی و سنت نبوی (ص)، لعن بر افرادی که عنوان فاسق یا کافر بر آنها تطبیق یابد، نه تنها مشروع، بلکه در مواردی لازم است و چنین نیست که لعن تنها بر جنس افراد و نه شخص افراد مشروع باشد، همان‌طور که برخی دانشوران حوزه فقه اهل سنت پنداشته‌اند. البته گستره‌ی حکم مذکور در مواجهه با دلایل حفظ نظام اسلام و پاسداری از آن که در پرتو حفظ اتحاد مسلمین و جامعه اسلامی تبلور می‌یابد، چندان هُویدا نیست؛ چنانکه بنابر عقیده‌ی گروهی، یکی از اوصافی که حاکی از فسق و کفر است بر برخی مصادیق تطبیق یابد و آن مصادیق مورد احترام گروهی دیگر از مسلمانان باشد، مطابق فقه اسلامی، مخصوصاً فقه جعفری، آیا مکلف می‌تواند به استناد ادله، به لعن آن مصادیق خاص مبادرت ورزد؟ حفظ نظام اسلام در گرو حفظ اتحاد مسلمین است و آن بدون احترام مسلمانان، از هر گرایش و مذهب، به مقدسات دیگر مسلمانان امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین با پدیدار شدن عنوان ثانوی، اهانت و توهین حتی در قالب لعن به مصادیقی که مورد احترام گروهی از مسلمانان، از مذاهب اسلامی هستند، مشروع نخواهد بود و لعن در این موارد باید با همان عناوین کلی و بدون تطبیق بر مصادیق انجام گیرد.

کلید واژه‌ها: لعن، مقدسات مسلمین، حفظ نظام اسلام، اتحاد مسلمین، حکم ثانوی.

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۱۱/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۴/۲۵

* استاد فقه و حقوق، پردیس فارابی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسؤول) ahangaran@ut.ac.ir

** دانش‌آموخته سطح چهار حوزوی و پژوهشگر پژوهشگاه المصطفی، قم، ایران

۱- مقدمه

لعن به عنوان یکی از مصادیق نشان دادن بغض و کینه‌ی آدمی نسبت به جریان و اشخاص خاص، از مسائل نخستین در عالم بشری و مورد ابتلای جوامع مسلمان و غیرمسلمان است، و ابعاد فقهی، کلامی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی وسیع دارد، که قابل بحث و بررسی فراوان می‌باشد. چه اینکه حبّ و بغض در وجود انسان دو نیروی درونی و قدرتمندی است که منشأ ثمرات زیادی برای جامعه و افراد آن است. انسان به محبوبش علاقه دارد و از مبعوضش بیزاری می‌جوید و اصولاً تا محبت و علاقه نباشد اراده نیست و تا اراده نباشد قیام و اقدامی نخواهد بود و تا کراهت و انزجار نباشد ترک و پرهیز معنایی ندارد.

با نزول دین مبین اسلام و تأیید لزوم تولی و تبرّی نسبت به دوستان و دشمنان خداوند، این موضوع در درون جامعه اسلامی و پس از پیدایش گرایش‌ها و نحله‌های متفاوت در زمینه‌های کلامی و فقهی میان برخی پیروان مذاهب و مسالک مختلف نمود و جلوه‌ی ویژه‌ای پیدا کرد؛ به ویژه هنگامی که همراه با نوعی تعصّب و جانبداری همراه گشت.

اهمیت مسأله با مطالعه گزاره‌های تاریخی هُویدا می‌شود؛ در طول تاریخ اسلام تا به امروز مشاهده می‌شود که بزرگان از مذهب، مورد لعن پیروان دیگر مذاهب قرار می‌گرفتند و در برخی موارد مُنجر به جنگ‌های خونین بین پیروان و طرفداران آنان شده است؛ این مسأله منحصر به مذهب جعفری در تقابل با دیگر مذاهب اهل سنت نیست، بلکه بین مذاهب اهل سنت نیز لعن بزرگان از مذاهب دیگر نیز رواج داشته است. اهانت و لعن ابوحنیفه توسط بخاری و برخی از طلایه‌داران اهل حدیث، در کتب فقهی و تاریخی شاهد این مطلب است و بر هیچ یک از تتبع‌کنندگان پوشیده نخواهد بود (بخاری، ۱۴۰۷، ۳). لعن بر بزرگان و اشخاص مورد احترام در مذاهب اسلامی، نه تنها موجب کُدرت بین مسلمانان شود و انگیزه تفرقه امت اسلامی توسط برخی از اجانب و دورافتادگان از رحمت الهی را فراهم می‌سازد، بلکه موجب خدشه‌دار شده وحدت مسلمین از درون گشته و در نتیجه نظام اسلام تحت الشعاع قرار می‌گیرد.

نظر به اهمیت لعن و تبرّی از مُتصّف شدگان به عنوان کُفر و فسق و جایگاه اتحاد مسلمین و حفظ نظام اسلام در پرتو آن در فقه اسلامی، ضروری است با نگاهی به ادلّه‌ی لعن، از قرآن و سنت نبوی (ص)، حکم لعن و حدود آن مورد توجه قرار گیرد و در ادامه، میان‌کنش ادلّه‌ی حفظ نظام اسلام با ادلّه‌ی لعن از منظر فقه اسلامی تبیین گردد، تا هرگونه افراط و تفریطی که باعث وهن مذهب می‌شود صورت نگیرد و این امر با مراجعه به متون و منابع فقهی و تتبع در آن، صورت می‌پذیرد.

۲- تبیین مفهوم برخی اصطلاحات

قبل از ورود در اصل بحث لازم است تا برخی از اصطلاحات توضیح داده شود.

۲-۱- مفهوم لعن در فرهنگ اسلامی

واژه «لعن»، مصدر و به معانی «نفرین و دعای علیه (ابن اثیر، بی تا، ۴، ۲۵۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۳، ۳۸۷) و «طرد نمودن و دور کردن» (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۵، ۲۵۲) آمده است. می نویسد: «لعن همان طرد و دور کردن از روی غضب است؛ از خدا در آخرت به معنای عذاب و در دنیا انقطاع از قبول رحمت و توفیق خداست؛ از انسان دعا و طلب از خداوند (مبنی بر دور ماندن ملعون از رحمت الهی)» (راغب، ۱۴۱۲، ۷۴۱). توجه به استعمالات مختلف از واژه «لعن» در قرآن کریم نشان می دهد که اگر لاعن خداوند متعال باشد، لعن او در قیامت به صورت عذاب و عقاب تبلور می یابد و در دنیا محرومیت از توفیقات او و شمول خذلان الهی را در انحاء مختلف به دنبال دارد و اگر لاعن غیر خداوند، (انبیاء، ملائکه، مردمان و لاعنون) باشد (هود، ۴۴؛ آل عمران، ۶۱ و ۸۷، ۱۶۱؛ اعراف، ۴۴) و لعن در آخرت مورد نظر باشد (هود، ۱۸؛ اعراف، ۳۸؛ احزاب، ۶۷ و ۷۸) به معنای مسجّل گردیدن عذاب است. یعنی اگر لعن کننده ای در قیامت کسی را لعنت کند معنایش آن است که نفرین او در حق لعنت شده مستجاب و او را از رحمت مخصوص مؤمنین طرد شده و عذاب بر او مسجّل می شود. حال اگر لعن در دنیا مورد نظر باشد (آل عمران، ۶۱ و ۸۷ و ۱۶۱)، همان طور که غالباً لعن افراد نسبت به دیگران در دنیا اتفاق می افتد، این لعن صرف دعا و نفرین است که با الفاظ مُحقق گردیده و نتیجه آن همان اظهار خشم و نفرت و طرد معنوی و یا درخواست دور ساختن او از رحمت خداوند است. چنانچه این دعا مقبول درگاه الهی باشد، این لعن برای ملعونین ذخیره شده تا در آخرت تجسّم یابد و این تجسّم همان دوری از رحمت الهی و در نتیجه عذاب و عقوبت است (طباطبایی، همان، ۱۰، ۱۸۹ و ۳۹۰؛ ابن حجر، ۱۴۰۷، ۱۰، ۵۷۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ۱، ۴۲۶).

۲-۲- مفهوم «نظام اسلام»

مراد از نظام می تواند «سامان داشتن زندگی و معیشت مردم»، «کیان کشور اسلامی»، «حکومت یا رژیم سیاسی موجود» و «خرده نظام های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی» باشد؛ اما آنچه در این نوشتار از نظام مدنظر است، نظام اسلام است که از آن به نظام الملّه نیز یاد شده است (ملک افضلی و دیگران، ۱۳۳-۱۲۹) و منظور از آن «سازمان دین، موجودیت و استقرار حاکمیت اسلام می باشد که معمولاً

به بیضه اسلام تعبیر می‌شود و در تعبیر دیگری شامل ایدئولوژی و محتوای دین، سازمان‌های عهده‌دار آن، موجودیت عینی دین در جامعه و حالت استیلا، جو حاکم و نفوذ معنوی و اجرایی اسلام در عینیت جامعه می‌باشد» (عمید زنجانی، ۱۳۸۴، ۸، ۳۵).

به تعبیر دیگر، «نظام اسلام»، ساختار عامی است که مسلمین با حفظ آن ساختار و تطبیق حرکات خود با آن به سعادت می‌رسند. مضاف الیه نظام، گاهی «اسلام» و گاهی «جامعه اسلامی» نیز تعبیر می‌شود (علی‌دوست، ۱۳۸۸، ۱۲۵-۱۲۶)؛ پس در جامعه اسلامی، هدف غایی حفظ نظام اسلام و عینیت بخشیدن به دین اسلام در جامعه برای نیل به اهداف تعالی آن یعنی سعادت دنیوی و اخروی انسان‌هاست.

۲-۳- حکم ثانوی

مراد از حکم در فقه «تشریحی است که از طرف خداوند برای منظم ساختن زندگی انسان صادر شده است» (صدر، ۱۴۱۸، ۱، ۵۳، ۲، ۱۲) و «حکم ثانوی» آن حکمی است که شارع آن را با نظر به حالت خاص و استثنایی جعل می‌کند و در مقابل «حکم اولی» است که نظر به مصالح و مفاسد خود موضوع جعل شده است (حائری، ۱۴۱۸، ۲، ۲۵۳ به بعد).

اکراه، اضطراب، عسر و حرج، ضرر و اضرار، تقیه و نذر و حفظ نظام از عناوینی هستند که موجب جریان حکم ثانوی می‌شود. این حکم، موقت و در طول حکم اولی بوده و تنها شامل کسانی است که در موقعیت و عناوین فوق‌الذکر قرار می‌گیرند (بروجردی، ۱۴۱۲، ۱، ۵۱۱؛ خمینی، ۱۴۱۸، ۲، ۳۲۴؛ صدر، ۱۴۱۸، ۲، ۲۷۳).

۳- دیدگاه فقیهان اسلامی پیرامون لعن

از منظر فقه‌های مذهب جعفری، لعن و طلب دوری از رحمت الهی، تنها در فرضی که ملعون، استحقاق لعن داشته باشد، نه تنها مشروع بلکه از طاعات دانسته شده و بر آن ثواب مترتب می‌شود (مدنی، ۱۴۱۵، ۷، ۲۰۹-۲۱۱؛ شوشتری، ۱۳۶۷، ۱۹)؛ در برخی موارد همچون لعن بر دشمنان الهی، واجب است (آل کاشف الغطاء، بی‌تا، ۵۶؛ سبحانی، ۱۳۸۱، ۳، ۶۱۲) در این حکم، بین مسلمان بودن ملعون و غیرمسلمان بودن او، فرقی نیست، همان‌طور که بین لعن شخص معین و غیر معین فرقی نیست. به عبارت دیگر، هر قول و عملی از مکلف، که حاکی از فسق و کفر او باشد، معیار استحقاق لعن است (محقق ثانی، بی‌تا، ۴۳) و ذکر برخی عناوین در لعن افراد و گروه‌ها در کتاب و سنت همچون کافران، مشرکان، منافقان، ظالمان،

دروغگویان، قاطعان رحم، کتمان‌کنندگان حقیقت، اذیت‌کنندگان پیامبر اعظم، افسادگری در زمین، نسبت فحشا به محصنات و ... تنها از باب اشاره به همان عنوان کفر و فسق است (ابوالصلاح، ۱۴۰۳، ۴۷۸-۴۷۷؛ شیخ طوسی، بی‌تا، ۲، ۴۶-۴۴؛ محقق اردبیلی، بی‌تا، ۶۹۴-۶۹۳؛ فیض کاشانی، بی‌تا، ۱، ۲۰۶ به بعد؛ سبحانی، ۱۳۸۱، ۳، ۶۱۱).

از منظر فقه‌های مذاهب چهارگانه اهل سنت نیز، لعن کسانی که استحقاق لعن دارند، فی الجمله، پذیرفته شده است (ابن رشد، ۱۴۰۸، ۱۸، ۵۵۱-۵۴۵). البته قید استحقاق در نظر برخی از اینان، وصف کفر با عنایت به جنس آن و علم به آن است. غزالی (م ۵۰۵ق) معتقد است: لعن، گاهی به وصف عام تعلق می‌گیرد، مثل: لعن ظالمان، کافران، فاسقان و امثال آن و گاهی لعن به وصف اخص از قسم پیشین است، مثل لعن یهویان، مسیحیان، خوارج، زناکاران، ریاکاران، رباگیران و امثال آن؛ در هر دو فرض، لعن مشروع و جایز است. چون به مرگ حداقل یکی از میان آنان در حال کفر، علم وجود دارد و گاهی لعن به شخص معین است در این صورت، اگر آن فرد از کسانی باشد که کفر او ثابت باشد، لعن او جایز است؛ مثل: لعن فرعون، ابی‌جهل، ابی‌لهب و امثال آن؛ چه اینکه کفر آنان در حال مرگ یقینی است و اگر آن شخص معین و خاص از کسانی باشد که کفر او در حال مرگ ثابت نباشد، یعنی نمی‌دانیم در حال مرگ، کافر بوده و یا توبه کرده و یکی از مقربان درگاه الهی شده است، در این فرض لعن جایز نیست (غزالی، ۹، ۱۷).

این نظریه، در میان هر یک از چهار مذهب فقهی، طرفدارانی دارد که می‌توان از مذهب حنفی، به «کاشانی» (۱۴۰۶، ۷، ۱۴۲)؛ «سیواسی» (بی‌تا، ۷، ۴۲۱)؛ از مذهب مالکی به «قاضی عیاض» (نفرای، ۱، ۴۷۰) و «حطاب رُعینی» (۱۴۱۲، ۲، ۲۵۴)؛ از مذهب شافعی به «نوی» (بی‌تا، ۴، ۳۹۴)، «ابن حجر عسقلانی» (۱۴۰۷، ۱۱، ۳۶ و ۳۷) و «سیوطی» (۱۴۱۶، ۴، ۲۹۲) و از مذهب حنبلی «ابن تیمیه» (۱۴۱۶، ۶، ۵۱۱)، «ابن مفرج» (۱۴۲۴، ۱۰، ۱۱۹) و دیگران (مرداوی، ۱۴۱۹، ۱۰، ۱۸۹-۱۹۰؛ بهوتی، ۱۴۰۲، ۶، ۱۲۵؛ بعلی، ۱۴۰۶، ۱، ۵۱۲) اشاره کرد.

در مقابل این دیدگاه، برخی معتقدند قید «استحقاق لعن» ممکن است منوط به وصف کفر نباشد و مراد از آن، درخواست و طلب از خداوند سبحان برای دوری ملعون از منزلت و جایگاه آبرار و بزرگان باشد و قهستانی ابن عابدین (۱۴۲۱، ۳، ۴۱۶) و ابن نجیم (بی‌تا، ۴، ۱۲۰ و ۱۲۱) از مذهب حنفی بر این عقیده‌اند. علاوه بر اینکه، ابن ناجی تنوخی از میان مالکیه (نفرانی، ۱، ۴۷۰؛ حطاب، ۱۴۱۲، ۲، ۲۵۴) و ابن حجر عسقلانی از شافعیه (۱۴۰۷، ۹، ۲۵۸؛ ۱۲، ۶۷) گزارش می‌دهند که برخی مشایخ و اساتید خود، لعن عاصی معین را جایز دانسته‌اند (شوکانی، بی‌تا، ۶، ۲۶۲).

از میان حنابله نیز، بنابر گزارش ابن تیمیه، برخی به جواز لعن فاسق به صورت خاص و معین، فتوا داده‌اند (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۴، ۵۶۹) و معتقدند همان‌طور که می‌توان به سبب کار نیکویی که شخص معین، انجام می‌دهد او را مورد درود و صلوات قرار داد، می‌توان به خاطر ارتکاب گناه و استحقاق عذاب، او را لعن کرد (همان، ۵۷۰).

راستی‌آزمایی فهم و تفسیر متفاوت از ادله در تبیین قید استحقاق، موجب می‌شود تا به دقت ادله‌ی مشترک در فقه اسلامی، قرآن و سنت نبوی (ص) با تأکید بر منابع اهل سنت مورد ارزیابی قرار گیرد.

۴- مبانی لعن در فقه اسلامی و تبیین محدوده‌ی دلالتی آن

مبانی و دلایل قرآنی لعن در فقه اسلامی به قرار زیر است:

۴-۱- قرآن

مفاد دلالتی آیات قرآن در دو محور کلی، «لعن کنندگان» و «لعن شدگان» به شرح ذیل است: خداوند سبحان با اخبار از لعن خود نسبت به برخی افراد و گروه‌ها (بقره، ۸۸ و ۸۹ و ۱۵۹؛ نساء، ۵۲ و ۴۶ و ۹۳ و ۱۱۸؛ احزاب، ۵۷ و ۶۴) رحمت خود را از آنان دور دانسته و در حقیقت بیزاری خود از ایشان را، به مسلمانان خبر می‌دهد. وقتی خداوند سبحان با لعن صریح، رحمت خود را در دنیا یا آخرت یا دنیا و آخرت، از برخی افراد و گروه‌ها دور می‌داند، به حکم عقل، گویی آنها را به خاطر آن صفتی که مُتَّصِف به آن هستند، مُستحق لعن بندگان دانسته است (جصاص، ۱۴۰۵، ۱، ۱۲۴).

در بیانی دقیق‌تر: اخبار الهی، مخصوصاً در برخی آیات در مقام انشاء در قالب جمله خبریه است (بقره، ۱۵۹؛ محمد، ۲۲؛ احزاب، ۵۷) و این انشاء یا به نحو دعا علیه ملعونان است و یا امر به لعن برای مستحقان آن است (آل کاشف الغطاء، همان، ۵۶؛ کبیر مدنی، ۱۴۰۹، ۷، ۲۰۷؛ مرعشی، بی‌تا، ۱، ۴۹؛ سبحانی، بی‌تا، ۳، ۶۱۲)؛ یعنی بندگان نیز بایستی بیزاری خود از آن افراد و گروه‌ها را نشان دهند یا با اظهار این بیزاری در قالب لعن، دوری رحمت الهی از خداوند سبحان را برای ملعونان درخواست کنند، همان‌طور که خداوند سبحان از دوری رحمت خود از ایشان پرده برداشته است.

با تقریب فوق، ادعای برخی دانشوران اسلامی مبنی بر این‌که مشروعیت لعن، فقط برای خداوند سبحان ثابت بوده و بندگان حق لعن ندارند!! (شبراوی، ۱۴۲۳، ۸۴؛ زرنندی، بی‌تا، ۲۸۸) و یا می‌توان به جای لعن به استغفار پرداخت (غزالی، بی‌تا، ۹، ۱۷)، مسموع نیست. چون لعن بندگان همان درخواست دوری رحمت الهی برای ملعون است که پیشتر دوری رحمت الهی از آنان توسط خداوند در این آیات خبر

داده شده است و اصولاً قرائت آیاتی که حاکی از لعن خداوند سبحان نسبت به کافران و منافقان مثلاً است، به نوعی درخواست دوری ملعون از رحمت خداوند سبحان است (طوسی، بی تا، ۲، ۵۲۳-۵۲۴) یعنی مسلمانان با قرائت این آیات و گفتن (لعنه الله علی الظالمین)، مثلاً دوری رحمت الهی از ظالمان را از خداوند سبحان طلب می کنند.

علاوه بر اینکه قرآن با مطلع ساختن مسلمانان از لعن و نفرین برخی انبیاء الهی همچون حضرت نوح(ع) (نوح، ۲۶؛ مائده، ۷۸، هود، ۴۴) به نوعی از مشروعیت لعن و نفرین، فی الجمله، در این دنیا برای غیر خداوند پرده بر می دارد. علاوه بر اینکه خطاب خداوند متعال به پیامبر اسلام(ص) مبنی بر اثبات نبوت بر مُحَاجَه گران ستیزه جو، از راه مباحله و لعن (آل عمران، ۶۱)، به روشنی بر مشروعیت بلکه مطلوبیت آن نزد خداوند سبحان دلالت دارد. به عبارت دیگر، خداوند متعال برای اتمام حجت با عنادورزان ی که از پذیرش حق سر باز می زنند به مبارزه با آنان از طریق لعن و نفرین و درخواست لعنت خداوند بر دروغگویان، اشاره می کند (محقق ثانی، بی تا، ۴۳).

ذکر نام ملائکه و مردمان و به طور کلی لعنت کنندگان (لاعنون) در کنار نام خداوند سبحان به عنوان لاعن و لعنت کننده در قالب جمله ای خبری در برخی آیات (بقره، ۱۵۹ و ۱۶۱؛ آل عمران، ۸۷)، نشان دهنده ی اخبار خداوند از استحقاق آن افراد و گروه های مذکور به لعنت خداوند و غیر خداوند است، البته مادامی که آنان متصف به برخی صفات باشند و توبه نکرده باشند. به عبارت دیگر، (وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ) در برخی آیات (بقره، ۱۶۱؛ آل عمران، ۸۷)، به نحو قضیه حقیقه مراد است؛ یعنی آن افراد، مستحق لعن همه مردمان هستند (سیوطی، ۱۴۱۶، ۲۷؛ مراغی، بی تا، ۳، ۲۰۷؛ طنطاوی، بی تا، ۲، ۱۷۴؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ۲، ۱۹۰). توجه به این معنا به خاطر آن است که اگر ظاهر آیات مذکور مراد باشد، باید با واقع و نفس الامر مطابقت داشته باشد و ملائکه و همه ی مردمان لاعن باشند و حال آنکه قطعاً چنین نیست و بسیاری از مردمان، از مؤمنان و مسلمانان و دیگران، ملعونان مندرج در آیه شریفه را لعن نکرده و نمی کنند و این عدم مطابقت با واقع، از ساحت باری تعالی به دور است (جصاص، همان، ۱، ۱۲۴؛ آلوسی، همان، ۱، ۴۲۷؛ فیض کاشانی، همان، ۱، ۲۰۷ و ۲۰۸). در حقیقت، مفاد خبری بودن لعن ملائکه و مردمان، در مقام دفع این توهم است که لعن آن افراد و گروه ها تنها مختص خداوند سبحان نیست، همان طور که عذاب و کیفر آنان مختص اوست (طوسی، همان، ۲، ۵۲۳). بلکه مردمان نیز، با توجه به لعنت خداوند بر آن افراد و گروه ها، و به خاطر استحقاق آنان، می تواند در دنیا یا آخرت یا در دنیا و آخرت (سیوطی، ۱۴۱۶، ۲۷؛ شوکانی، همان، ۱، ۱۸۷) از خداوند درخواست کنند تا رحمت خود از ملعونان را دور سازد، رحمتی که خودِ خداوند از دوری

ملعونان از آن خبر داده است. توجه به تکرار واژه‌ی (يَلْعَنُهُمْ) (بقره، ۱۵۹) نیز به تفاوت لعنت خدا با لعنت دیگران اشاره دارد (بلاغی، ۱۴۲۰، ۱، ۱۴۳) به این بیان که لعنت خدا یعنی خداوند ایشان را از رحمت و سعادت دور می‌کند و لعنت لعنت‌کنندگان (لاعنون)، نفرین و درخواست لعن خدا برای ملعونان است (عینی، همان، ۱۲، ۱۸۸؛ سبزواری، ۱۴۱۹، ۶۶؛ بغدادی، همان، ۱، ۹۳) و نظر به اطلاق آن، این لعن می‌تواند در دنیا و آخرت باشد؛ یعنی ملائکه و مردمان در دنیا یا در آخرت یا در دنیا و آخرت می‌تواند لاعن باشند (ابن جوزی، همان، ۱، ۱۲۸؛ حائری، ۱۳۷۷، ۱، ۳۴۶؛ حسینی شیرازی، بی‌تا، ۱، ۲۰۳).

در نگاهی عمیق‌تر به آیات مذکور باید گفت: ذکر نام ملائکه و مردمان و لاعنون در کنار نام خداوند سبحان به عنوان لاعن، با اینکه لعن خداوند از همه بلیغ‌تر و رساتر و گیراتر است، نشان دهنده‌ی آنست که به مسلمانان و بندگان بفهماند آن‌ها نسبت به لعنت و تبری از ملعونان، مکلف هستند (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ۴، ۴۲۲) به عبارت دیگر، هر چند ظاهر آیات شریفه خبری است، منتها مراد واقعی، انشاء و امر خداوند به لعن آن افراد و گروه‌هاست. این گفتمان قرآنی در آیات دیگری همچون (وَ الْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ) (بقره، ۲۲۸) نیز استعمال شده است؛ جمله در ظاهر خبریه ولی مراد از آن انشاء و تکلیف بر لعن مُستحقان آن است (کبیر مدنی، همان، ۷، ۲۰۷ - ۲۰۸؛ مرعشی، همان، ۱، ۴۹؛ سبحانی، همان، ۳، ۶۱۲). توجه به این کاربرد از آن جهت است که خداوند متعال در آیات دیگر با لعن خود، آن افراد و گروه‌ها را مستحق لعن دانسته است؛ پس ذکر نام ملائکه و مردمان و لاعنون در آیات مذکور، نه فقط به خاطر خبر از استحقاق لعن برای آن افراد و گروه‌هاست، بلکه مفاد آن انشاء و امر است. یعنی همگان به لعن و تبری از آن افراد و گروه‌ها مکلف هستند.

توضیح بیشتر اینکه وقتی خداوند سبحان با لعن صریح، رحمت خود را، در دنیا، یا آخرت، یا دنیا و آخرت، از برخی افراد و گروه‌ها دور می‌داند، به حکم عقل، گویی آنها را به خاطر آن صفتی که متصف به آن هستند، مُستحق لعن بندگان دانسته است. و لعن بندگان هم چیزی جز درخواست دوری رحمت الهی برای ملعون نیست؛ دوری از رحمتی که خداوند از آن خبر داده است. شکی نیست که ملائکه و انبیاء و اولیاء و تابعان آنان، آنچه را که خداوند دوست می‌دارد را دوست می‌دارند و در مقابل، آنچه را که او لعن می‌کند، آنها نیز لعن می‌کنند. زیرا همه از اراده و امر حق تعالی مُنبعث هستند. مگر ممکن است خدا کسی را لعن کند ولی پیامبر(ص) او را لعن نکند! ملائکه او را لعن نکنند (سبزواری، ۱۴۰۹، ۲، ۲۰۰)؛ بنابراین، ذکر نام ملائکه و مردمان و لاعنون برای فهماندن چیزی بیش از استحقاق لعن آن افراد و گروه‌هاست و آن مفاد انشائی و امری خطابِ مذکور است (محقق ثانی، بی‌تا، ۴۳). یعنی همگان به لعن آن افراد و گروه‌ها

مکلف هستند. البته وجوب و استحباب آن حسب اختلاف انظار متفاوت است و نظر نویسنده ظهور گزاره-های مذکور در وجوب آن است.

و اما لعن شدگان: در قرآن کریم، گاهی افراد مشخصی همچون ابلیس (حجر، ۳۵؛ نساء، ۱۱۸) و گاه گروه‌هایی مثل دروغگویان (آل عمران، ۶۱؛ نور، ۷)، ظالمان (آل عمران، ۸۷)، کافران (بقره، ۸۸ و ۱۶۱؛ احزاب، ۶۴)، مشرکان (فج، ۶)، منافقان (توبه، ۶۸؛ محمد، ۲۳)، تهمت‌زنندگان به زنان مومن (نور، ۲۳)، آزاردهندگان خدا و رسول خدا (احزاب، ۵۷)، قاتل عمدی مومن (نساء، ۹۳)، پیمان‌شکنان، قاطعان رحم، مفسدان فی الأرض (رعد، ۲۵) و کتمان‌کنندگان حقایق دینی (بقره، ۱۵۹) و گاه اقوام مثل قوم عاد (هود، ۵۹)، قوم فرعون (هود، ۹۹؛ قصص، ۴۲)، اصحاب سبت (نساء، ۴۷) و شجره ملعونه (اسراء، ۶۰) مورد لعن قرار گرفته‌اند.

عنایت و توجه به آیات مذکور، داخل نمودن عنوان فسق در معیار استحقاق لعن را تأیید می‌کند؛ به طور خلاصه، عموم تعلیل خداوند متعال در خصوص قاتل در آیه شریفه (وَعَصِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ) (نساء، ۹۳) و لعن خداوند بر عنوان کذب و دروغگویی در آیه (وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ) (نور، ۷)، بر مشروعیت لعن بر فاسق دلالت دارد. همان‌طور که عمومیت مستفاد از جمع مُحَلَّى به «ال» در واژه-ی «الظالمین» در آیه شریفه (أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ) (هود، ۱۸) بر عنوان «فاسق» نیز شامل است، چه اینکه به شهادت خداوند متعال در قرآن (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ) (فاطر، ۳۲)، فاسق بر نفس خود ظلم کرده است. بنابراین، در استحقاق لعن، صدق عنوان کفر به معنای اعم از شرک یا صدق عنوان فسق لازم است. البته شایان ذکر است، ارتکاب گناهان صغیر، مجوز لعن مُرْتَكِبِ آن نیست، چه اینکه به تصریح خداوند در آیه شریفه (الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ) (نجم، ۳۲) صغائر موجب نقص در ایمان نبوده و عدالت را از بین نمی‌برد (کلینی، ۱۴۰۷، ۲، ۴۴۱، ۴۴۲، ۱ - ۶)؛ هر چند که اصرار بر صغیره و کوچک-شمردن آن، بنابر ادله (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۵، ۳۱۰ - ۳۱۴، ۱ - ۱۴) از کبائر است و مرتکب آن استحقاق لعن دارد، چون عنوان فاسق بر او صادق است (محقق ثانی، بی تا، ۴۳ - ۴۴؛ ۱۴۰۹، ۲، ۴۶ - ۴۷).

همان‌طور که گفتیم، نظریه‌ی شایع میان اهل سنت آنست که لعن صاحبان اوصاف و عناوین و اقوام مذکور، با همان تعابیر مذکور در آیات، بدون تعیین شخص و فرد خاصی به عنوان مصداق آن عنوان و صفت خاص، مشروع است؛ یعنی در لعن عناوینی چون ظالم، کاذب، منافق، و امثال آن، جنس منافق، مثلاً، مراد است، نه هر فردی از آن جنس، و نه فرد معینی از آن؛ و حال آنکه، این نظریه و اعتقاد به آن نه تنها در این بحث (لعن) بلکه در سایر مباحث فقهی، مستلزم آنست که احکام فقهی و شرعی فقط متوجه عناوین

بوده و نتوان بر مصادیق آن عنوان تطبیق نمود؛ مثلاً حکم زنا در آیه‌ی شریفه (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً) (نور، ۲) در خصوص افراد و اشخاص زناکار وارد نشده بلکه تنها بر عنوان و جنس زانی و زانیه وارد شده است، همچنین در خصوص سارق و سارقه و بقیه احکام فقهی چنین است، که در این صورت، تمام احکام شرعی تعطیل خواهد شد؛ چون آن احکام به افراد و اشخاص تعلق نگرفته و به عنوان تعلق گرفته است!! علاوه بر اینکه عناوین و اوصاف در خارج و واقعیت وجودی ندارند، پس حکم به لعن و شلاق و رجم و قطع دست و امثال اینها بر آن باطل است. زیرا عناوین و اوصاف از افراد و مصادیق خارجی که متصف به آن صفت یا عنوان خاص هستند، ارتکاز یافته و وجود ذهنی می‌یابند و حال اگر حکم شرعی تنها به عناوین و اوصاف تعلق گرفته باشد، با توجه به اینکه این عناوین و اوصاف وجود خارجی ندارند، پس امثال حکم شرعی باید در ذهن صورت گیرد!!! مثلاً، جلد و شلاق به سارق و امثال آن باید در ذهن صورت گیرد! این امر باطل و مخالف مسلمات شریعت است. پس تعلق حکم به عناوین و اوصاف از باب مرآتیت آنها نسبت به افراد و مصادیق خارجی است، حکم شرعی بر عناوین کلی جعل شده و این عناوین به مصادیق سرایت می‌کند و به اصطلاح، حکم، به مصادیق متعلق خود متحمل می‌شود. در این صورت باید گفت، لعن بر افراد و اشخاصی که متصف به آن صفات و عناوین و اقوام مذکور در آیات مذکور باشند از باب تمسک به نص قرآن مشروع است. اگر بر این مطلب اصرار شود که لعن در قرآن بر همان عنوان و صفات مذکور بوده بدون آنکه بر مصادیق و افراد معینی تطبیق گردد، باید گفت، این لعن‌ها جملگی لغو است!! چون عنوان در واقعیت خارجی وجودی ندارد پس فائده‌ای هم ندارد و مستلزم آنست که امر لغو و بیهوده‌ای به خداوند متعال استناد یابد و این امر قطعاً باطل است (عبید کلبانی، ۱۴۲۸، ۳۰-۳۹).

ممکن است گفته شود، مشروعیت لعن تنها برای کافران است چون اینان هستند که از رحمت الهی به دور هستند، پس در لعن صاحبان اوصاف و عناوین و اقوام مذکور، لعن عناوینی چون ظالمان، دروغگویان و امثال آن از آن جهت است که در بین آنان قطعاً کسانی هستند که در حال کُفر مرده‌اند؛ و چون افراد و اشخاص معینی که متصف به صفات مذکور هستند، ممکن است توبه کنند، دیگر لعن آنها جایز نیست (غزالی، همان، ۹، ۱۷؛ ابن علیش، بی‌تا، ۵، ۲۷۱؛ ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۴، ۵۶۹).

روشن است که این نظریه اجتهاد در مقابل نص صریح از قرآن کریم است!! چه اینکه توجه به برخی آیات قرآن همچون (وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) (نور، ۷) نشان می‌دهد که دروغگویی عنوانی است که استحقاق لعن الهی را دارد و لعنت فرستادن زوج بر خود در جریان لعن، دلیل روشنی بر جواز لعن افراد خاص و معین اعم از کافر و مسلمان است. خصوصاً آنکه، آیه مذکور در شأن یکی از صحابه

رسول خدا(ص) و همسر او نازل شده است (بخاری، ۱۴۰۷، ۴، ۱۶۰۳، ۴۱۵۶). ابن عابدین از بزرگان فقه حنفی، بعد از آنکه متمایل به عدم جواز لعن بر افراد خاص و معین است، می‌نویسد: «اشکالی که بر ممنوعیت لعن افراد خاص و معین مطرح است، مشروعیت لعان است؛ چون در آن، لعن فرد معین مطرح است و هر چند این لعن در تقدیر و فرض دروغ‌گویی زوج است، منتها این باعث نمی‌شود تا لعن معین و خاص نباشد» (ابن عابدین، همان، ۳، ۴۱۶). از طرف دیگر، عنایت و توجه به برخی صفات و عناوین لعنت شده در قرآن، نه تنها قابل صدق بر مسلمانان نیز می‌باشد بلکه ظهور برخی از آنها، همچون منافقان، ایجاب می‌کند که لعن بر مسلمانان اتصاف یافته به آن صفت و عنوان خاص یعنی نفاق است. چه بسا، عنایت به همین مطالب در تبیین فقهی حکم لعن، باعث گردید با برخی از اندیشمندان اهل سنت، به جواز لعن فرد عاصی در فرض تعیین مصداق آن حکم کنند (نفرانی، بی‌تا، ۱، ۴۷۰؛ خطاب رعینی، ۱۴۱۲، ۲، ۲۵۴). در تبیین دلالتی سنت نبوی (ص) توضیح بیشتر خواهد آمد.

۴-۲- سنت نبوی (ص)

لعن از مضامینی است که در سنت نبوی(ص) نسبت به اشخاص و گروه‌های مختلف از طریق اهل بیت گرامیشان^۱ و دیگران گزارش شده و در جوامع‌روایی مُعکس شده است؛ نظر به اهمیت بحث، در ادامه با تکیه بر احادیث موجود در مجامع روایی اهل سنت، حکم لعن در سنت نبوی(ص) پیگیری و واکاوی می‌شود. مطابق سنت گزارش شده از رسول خدا(ص)، صاحبان اوصاف و عناوینی همچون «ربا دهنده و ربا گیرنده»، «رشوه دهنده و رشوه گیرنده»، «جنایتکاران در مدینه النبی»، «پناه دهندگان به جنایتکار در مدینه النبی»، «حلال شمارندگان حرام الهی»، «تارک سنت نبوی»، «اذیت کنندگان رسول خدا و اهل بیت ایشان» در گزارشات متعددی مورد لعن پیامبر اعظم (ص) واقع شده (بخاری، همان، ۴، ۱۵۱۴، ۴۱۷۷؛ و ۵، ۲۲۲۳، ۶۱۱۷؛ و ۶، ۲۴۸۲، ۳۳۷۴؛ ترمذی، ۱۴۰۳، ۴، ۴۵۷، ۲۱۵۴)، مشروعیت لعن بر آنان برای پیروان سنت پیامبر اعظم (ص) نیز ثابت است و به تقریبی که گذشت، طلب دوری عنوان مذکور، بما هو عنوان، از رحمت الهی توسط پیامبر اعظم (ص) لغو و بیهوده است! بلکه این مصادیق و افراد آن عنوان و وصف هستند که طلب دوری آنان از رحمت الهی مدّ نظر پیامبر اعظم (ص) است. و اصولاً عنایت به برخی گزارشات نشان می‌دهد که مسلمان و غیر مسلمان، مادامی که متصف به آن صفات و عناوین مذکور باشند، ملعون پیامبر اعظم (ص) خواهند بود. به عبارت دیگر، صفات و عناوین لعنت شده در کلام رسول خدا(ص)،

نه تنها قابل صدق بر مسلمانان نیز می‌باشد بلکه ظهور برخی از آنها ایجاب می‌کند که لعن رسول خدا (ص) بر مسلمانان اتصاف یافته به آن صفت و عنوان خاص است. به عنوان نمونه وقتی در گزارش «سمعت رسول الله (ص) یقول سیکون فی آخر أمتی رجال یرکیبون علی السروج کأشباه الرجال ینزلون علی أبواب المسجد نساؤهم کاسیات عاریات علی رؤوسهم کأسنمه البخت العجاف العنوهن فإنهین ملعونات.. أحمد بن حنبل، ۲، ۲۲۳، ۷۰۸۳؛ زنان در آخر الزمان که با اوصاف خاصی در اجتماع ظاهر می‌شوند، مورد لعن قرار گرفته‌اند، نمی‌توان گفت که چون در میان آن زنان، زنان کافر هم بوده‌اند، پس به این لحاظ لعن شده‌اند. چون در ابتدای گزارش تصریح شده که در امت رسول خدا (ص) در آخر الزمان، زنانی با چنین اوصافی خواهند آمد و ملعون پیامبر (ص) هستند و این نشان از مسلمان بودن آن زنان با اوصاف خاص است. و یا در گزارش ابوهیریه از پیامبر (ص) «قال رسول الله (ص): إذا دعا الرجل امرأته إلى فراشه فأبت فبات غضبان علیها لعنتها الملائكة حتی تصبح» (بخاری، همان، ۳، ۱۱۸۲، ۳۰۶۵)، ظهور روایت در خصوص زنان مسلمانانی است که تمکین همسر نکرده و به این سبب عاصی و گنه‌کار هستند. امام بلقینی (ابن حجر، ۱۴۰۷، ۱۲، ۶۷) و برخی مشایخ ابن حجر عسقلانی (همان، ۹، ۲۵۸) با استناد به گزارش اخیر، لعن بر مسلمان گنه‌کار به صورت معین و خاص را جایز دانسته‌اند. و یا وقتی عنوان «تارک سنت رسول خدا (ص)» در گزارش عایشه از رسول خدا (ص) مورد لعن آن حضرت قرار می‌گیرد (ترمذی، همان، ۴، ۴۵۷، ۲۱۵۴)، آیا می‌توان فرض نمود که تارک سنت رسول خدا (ص) آن دسته کسانی است که در میانشان کافر است!! اگر چنین بوده باشد هر آینه ذکر این عنوان لغو است چون اگر کافر باشند دیگر خود پیامبر (ص) را به عنوان پیامبر الهی (ص) قبول ندارند و دیگر تارک سنت رسول خدا (ص) در عرف و مردمان بر این‌ها اطلاق نمی‌شود. بنابراین، لعن بر صاحبان عناوین و مصادیق مذکور، چه مسلمان باشند و چه غیر مسلمان، مشروع است. برخی در تبیین و دفاع حداکثری از نظریه‌ی عدم جواز لعن بر مسلمان فاسق، معتقدند لعن این افراد برای پیامبر (ص) مانعی نداشته است، چون که آن حضرت (ص) به فرجام افراد و اشخاص اشراف داشته و می‌دانسته که آن فرد و شخص خاص توبه کرده یا نکرده است؛ و چون ممکن است، افراد و اشخاص مُتصف به فسق، در برهه‌ای از عمر خود توبه کنند و مورد بخشش و رحمت الهی واقع شوند پس لعن آنان توسط غیر از پیامبر اعظم (ص)، جایز نیست چون اینان از توبه‌ی آن فرد مطلع نیستند، پس بایستی لعن با عناوین کلی که یقین داریم در بین آنها کافرانی نیز هستند، صورت گیرد. مثل لعن بر ظالمان

(بجیرمی، ۱۴۱۷، ۴، ۲۵۰).

عقیده مذکور مُبْتَنی بر فهمِ غلط از لعن متصف شدگان به فسق و کفر است. گویا گمان می‌شود که در لعن، تثبیت و حتمیت در دوری از رحمت الهی مطرح است! و حال آنکه، توبه کردن یا احتمال توبه کردن برای شخص خاصی که هم‌اکنون فاسق، ظالم، یا کاذب و ... است، ربطی به تجویز دعا بر علیه و لعن او ندارد. چون اولاً، تا یقین به توبه‌ی او در بین نباشد، عقل و عقلاء به فسق او حکم می‌کنند و به اصطلاح مادامی که یقین در بین نباشد، یقین سابق نقض نخواهد شد؛ اصولاً، اگر صرف احتمال توبه کردن کافرِ معین، در عدم جواز لعن او کافی باشد، هر آینه باید گفت غسل و کفن او نیز واجب است، چون چه بسا با توبه و گرویدن به اسلام مُرده باشد!! حال آنکه قطعاً چنین نیست و فقیهی از علمای اسلام به آن فتوا نمی‌دهد و ثانیاً، احکام تابع موضوعات هستند و با تغییر موضوعات تغییر می‌یابند. به عبارت دیگر، لعن بر متصف شدگان به فسق و کفر، به معنای آنست که مادامی که آن فرد خاص مُتصف به آن صفت است، دور از رحمت الهی باشد و نه اینکه معنای لعن، تثبیت و حتمیت در دوری از رحمت الهی باشد (خوئی، بی- تا، ۱۳، ۲۹۶).

در توضیحی بیشتر، خداوند متعال فاسقان را مادامی که بر فسق خود پافشاری کنند، دور از رحمتِ خود دانسته به نحوی که از هدایت الهی بی‌نصیبشان ساخته است (مانده، ۱۰۸؛ توبه، ۲۴ و ۸۰ و ۹۶؛ و الصف: ۵؛ منافقون، ۶، در عین حال به دوست داشتن توبه کنندگان و شمول رحمت خود بر آنان خبر می‌دهد (بقره، ۲۲۲) حال در فرضی که زید، مثلاً، در برهه‌ای از زندگی شراب خوار بوده و عنوان فسق بر او صادق است، به حکم قرآن، از رحمت الهی دور بوده و مبعوض خداوند متعال است و با اینکه خداوند متعال از حال برخی فاسقان خبر دارد که ممکن است توبه کنند، باز هم از غضب و دوری رحمت خود بر فاسقان سخن می‌گوید. اگر آن فرد توبه کند، مورد رحمت الهی است و خداوند او را دوست می‌دارد. این نشان می‌دهد که لعن و طلب دوری از رحمت الهی برای شخص فاسق، مادامی است که متصف به فسق باشد و نه اینکه در لعن، تثبیت و حتمیت در دوری از رحمت الهی مطرح باشد. نتیجه آنکه، همان‌طور که می‌توان به سبب کار خیر و نیکو بر مسلمان معین و مشخص، رحمت الهی را طلب نمود، هر چند که احتمال دارد کافر از دنیا رود، می‌توان به خاطر ارتکاب گناه (کبیره) و استحقاق عذاب، نیز او را لعن کرد، و دوری از رحمت الهی را برای او طلب نمود و این ربطی به فرجام کار او ندارد. علاوه بر اینکه فهم عمومی حاضران در زمان نزول شریعت اسلامی از لعن پیامبر(ص) نسبت به صاحبان اوصاف و عناوین مذکور، نشان می‌دهد که اتصاف افراد بر آن اوصاف کافی است (مسلم، بی‌تا، ۲، ۱۲۰۷، ۱۵۸۲، ۳، ۱۶۷۸، ۲۱۲۵؛ طبری، ۱۴۰۳، ۲،

۴۶۰؛ ۳، ۱۳۲؛ بیهقی، ۱۴۲۱، ۴، ۲۹۴، ۵۱۵۴؛ شببانی، ۱۴۰۶، ۲، ۵۵۱؛ مسعودی، ۱۹۶۵، ۱، ۳۱۱).

با حفظ مطالب مذکور، اگر، بنابر عقیده‌ی گروهی از مسلمانان، یکی از آن اوصاف و عناوین حاکی از فسق و کفر بر برخی مصادیق تطبیق یابد و آن مصادیق مورد احترام گروهی دیگر از مسلمانان باشد، در این‌جا مسئله جدیدی رخ می‌دهد و آن اینکه مطابق فقه اسلامی، مخصوصاً فقه مذهب جعفری، آیا مکلف می‌تواند به استناد ادله‌ی پیشین به لعن آن مصادیق خاص مبادرت ورزد و اصولاً حکم لعن بر آن مصادیق خاص چیست؟ در ادامه لازم است جایگاه اتحاد مسلمین و حفظ نظام اسلام در فقه اسلامی مشخص و میان‌کنش ادله‌ی حفظ نظام با ادله‌ی لعن از منظر فقه اسلامی تبیین شود.

۵- حفظ نظام اسلام و جایگاه اتحاد مسلمین در آن

عقل و فطرت سلیم مراعات مصالح عمومی را لازم و ضروری می‌داند بنابراین، صیانت و حفاظت از نظام اسلام و جامعه اسلامی، لازم است (نجف آبادی، ۱۴۰۹، ۴، ۲۹۸)؛ بنابر تالزم حکم عقل و شرع (کل ما حکم به العقل حکم به الشرع)، واجب شرعی است. علاوه بر عقل، شرع مبین نیز بر وجوب حفظ نظام اسلام نیز توجه نموده (صحیفه امام، امام خمینی، ۱۱، ۴۹۴؛ ۱۵، ۳۲۹) و با توجه به احادیث اهل بیت، یکی از فرائض مهم الهی بر همگان، حفظ نظام اسلام است (نجف آبادی، همان، ۳۰۶-۳۰۰).

مناط و ملاک وجوب حفظ نظام، مطابقت آن با «مصلحت عمومی جامعه اسلامی» است؛ به عبارت دیگر، حفظ نظام به حفظ مصلحت عام برمی‌گردد، چنانکه اخلال به آن، نادیده‌گرفتن همین مصلحت است، و ربطی به عسر، حرج و اضطراب ندارد. پس حفظ نظام اسلام واجب است، هر چند به عسر، حرج، اضطراب، ضرورت و ضرر منتهی نگردد. بنابراین، تک‌تک آحاد جامعه اسلامی (مسلمین) مأمور به حفظ نظام و منتهی از هتک و اخلال آن هستند چه اخلال، عسر، حرج، اضطراب و ... پیش آید یا نیاید (علی‌دوست، ۱۳۸۸، ۱۲۷). امام خمینی (ره) در مورد اهمیت حفظ نظام اسلام و جایگاه آن نسبت به سایر فرایض می‌گوید: «حفظ اسلام، یک فریضه‌ی الهی است، بالاتر از تمام فرایض؛ یعنی هیچ فریضه‌ای در اسلام، بالاتر از حفظ خود اسلام نیست» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ۱۵، ۳۲۹). حفظ نظام اسلام و پاسداری از آن، در گروه حفظ اتحاد مسلمین و جامعه اسلامی است و حفظ اتحاد مسلمین بدون احترام مسلمانان از هر گرایش و مذهب، به مقدّسات دیگر مسلمانان امکان پذیر نیست. مسلمانان با در نظر گرفتن همین مصلحت، باید از هرگونه اهانت و توهین حتی در قالب لعن به اشخاص و مصادیقی که مورد احترام گروهی دیگر از مسلمانان از مذاهب مختلف اسلامی، پرهیز کنند.

توضیح بیشتر آنکه جهان اسلام و جامعه اسلامی از دیرباز تاکنون دستخوش تهدیدات دشمنان اسلام و استعمار و استکبار ابرقدرت‌های شرق و غرب بوده است تا جایی که تقابل با دشمنان قسم خورده‌ی اسلام که به نابودی اسلام و آموزه‌های اصیل و روح بخش آن کمر همت بسته اند، ایجاب می‌کند تا مسلمانان، اتحاد خود را حفظ کرده تا با این عمل، پاسدار نظام اسلام و جامعه اسلامی باشند.

حال اگر گروهی از مسلمانان، بنابر بر تطبیق برخی عناوین حاکی از استحقاق لعن بر مصادیق، به لعن اشخاص و افرادی روی آورند که مورد احترام گروه دیگری از مسلمین باشند، در این صورت وحدت و یکپارچگی مسلمین مخدوش گشته و نظام اسلام و جامعه اسلامی دچار تفرقه و دو دستگی یا چند دستگی می‌شود و استمرار آن، قطعاً، راه را برای نابودی اسلام ناب به دست خود مسلمانان فراهم می‌سازد. بنابراین، ادله‌ی حاکی از حفظ نظام اسلام، مُستلزم آنست که لعن و به طور کلی هر گونه اهانت و توهین به مصادیق و افراد معین و مشخصی که مورد احترام گروه دیگری از مسلمانان هستند از جهت شرعی (فقه) ممنوع و حرام باشد. و این به آن معناست که هیچ یک از مسلمانان، نباید عناوین مذکور در استحقاق لعن بر اشخاص و افرادی تطبیق کنند در حالی که آن اشخاص مورد احترام گروه بسیاری از مسلمانان با گرایش و مذاهب مختلف، باشند. علاوه بر درک عقل و وجدان بر ضرورت حفظ نظام اسلام با حفظ اتحاد و وحدت مسلمین، مطالعه سیره‌ی عملی اهل بیت عصمت و طهارت در تعامل با گروه‌ها و فرقه‌ها و گرایش‌های مختلف اسلامی (صدوق، بی‌تا، ۱، ۹۱؛ کلینی، همان، ۸، ۲ تا ۱۴) و عملکرد اصحاب ایشان (طوسی، ۱۴۱۱، ۳۸۶؛ علامه مجلسی، ۱۴۰۳، ۵۱، ۳۵۷)، در قالب گزارشات مختلفی در منابع تاریخی و روایی مُعکس شده است و به روشنی ممنوعیت و حرمت شرعی اهانت و توهین در قالب لعن بر افراد و اشخاص مورد احترام اهل سنت، به منظور حفظ نظام اسلام در قالب حفظ اتحاد مسلمین، دلالت دارد.

۶- تبیین فقهی تقابل ادله لعن با ادله حفظ نظام

رفتارها و اعتقادات افراد در جامعه اسلامی، سه‌گونه است؛ یا کاملاً شخصی است و به هیچ وجه جنبه اجتماعی ندارد، یا می‌تواند اثر اجتماعی داشته باشد، ولی شخص می‌کوشد تا رفتار یا باورش به هیچ عنوان، جنبه‌ی اجتماعی و عمومی پیدا نکند و حتی مانع از تسری آثار آن بر جامعه اسلامی می‌شود، یا از باب آثار و نتایج و یا ذات عمل و ماهیت آن، جنبه عمومی و اجتماعی دارد، مثلاً در ملاً عام اقدام به لعن افراد و اشخاصی می‌کند که به گمان خود هر چند صحیح، تطبیق یافته از عناوینی است که لعن به پشتوانه آن باید صورت گیرد، حال آنکه آن افراد و اشخاص مورد احترام گروه‌های دیگر از مسلمین است. در فرض اخیر و

حتی فرض دوم، ادله‌ی حاکی از وجوب حفظ نظام اسلام در قالب حفظ اتحاد مسلمین، با ادله‌ی وجوب یا استحباب لعن بر افراد و مصادیق تطبیق یافته از عناوین حاکی از استحقاق لعن، تقابل داشته و در توضیح میان‌کنش قاعده حفظ نظام اسلام با لعن بر افراد و مصادیق محترم نزد گروهی از مسلمین، دو تبیین فقهی، در منظر مذهب جعفری، ارائه می‌شود.

۶-۱- تبیین اول

در ممنوعیت لعن بر اشخاص مورد احترام نزد گروهی از مسلمین در جایی که مصلحت حفظ نظام اسلام در گرو اتحاد مسلمین و احترام متقابل به مقدسات و عقاید آنان از هر گرایش و مذهب، از مفسده‌ی آن، مهمتر باشد، قانون «لزوم تقدیم اهم بر مهم» جاری است. در تزامم (تنگتنگی) میان لزوم لعن و تبری و وجود مصلحت دیگر، معیار، «اهم» بودن دلیل است (اصطلاحات الاصول، مشکینی، ۸۷) پس آن که مهم‌تر است، پیش می‌افتد (اجود التقریرات، خوئی، ۴، ۲۷۸). ادله‌ی لعن بر افراد و اشخاص، که تطبیق یافته از عناوین کفر و فسق است، هنگام تزامم با ادله‌ی حفظ نظام اسلام و مراعات مصلحت عمومی جامعه اسلامی، به مرحله‌ی فعلیت نرسیده و تنها در مرحله «شأنی» باقی می‌ماند. همین امر باعث می‌شود تا مسلمین عقاید و مقدسات مذاهب مختلف را محترم شمرده و به اهانت و توهین در قالب لعن و امثال آن اقدام نکنند. اتحاد مسلمین و حفظ نظام اسلام که در پرتو آن تحقق می‌یابد، ایجاب می‌کند تا مسلمین از هر گونه اقدامی که موجب خدشه‌دار شدن اتحاد گردد، پرهیز کنند. به عبارت دیگر، حفظ نظام اسلام و پاسداری از آن که در گرو حفظ اتحاد مسلمین و احترام به مقدسات آنهاست، از اموری است که شارع مقدس راضی به ترک و اهمال در آن نیست، به همین دلیل در تزامم با هر دلیلی، از جمله ادله‌ی لعن بر افراد و اشخاص متصف به عنوان «کفر» و «فسق»، دلیل مذکور از فعلیت خارج شده و ارتکاب آن دیگر مشروع نیست.

۶-۲- تبیین دوم

گفتیم حفظ نظام اسلام به مصلحت عام برمی‌گردد و تک‌تک احاد جامعه اسلامی مأمور به حفظ نظام اسلام و منهی از هتک و اخلال آن هستند چه با اخلال، عسر، حرج، اضطراب و ... پیش آید یا نیاید. عمل به احکام دین اسلام توسط همگان در جامعه اسلامی یکی از بارزترین عواملی در حفظ نظام اسلام است. به عنوان مثال، همگان، در وهله اول، به لعن بر افراد و اشخاص متصف به وصف «کفر» و

«فسق»، مکلف هستند، عدم رعایت و امتثال این حکم، خود موجب اخلال نظام اسلام خواهد بود.

حال اگر در مواردی حفظ نظام اسلام در گرو نقض برخی از احکام ابتدایی و اولیه اسلام باشد، و یا عمل به آن احکام در شرایط ویژه و خاص، نظام اسلام را مخدوش سازد، حکم شرعی اسلام از عنوان حکم اولی به حکم ثانوی تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر، وقتی لعن بر صاحبان اوصاف کفر و فسق، همراه با تطبیق برخی مصادیق آن دو عنوان بر افراد و اشخاصی همراه باشد که آن افراد و اشخاص مورد احترام گروه‌های دیگر از مسلمین از مذاهب اسلامی باشد، در اینجا عمل به ادله‌ی لعن بر مصادیقی معین و مشخص، خود موجب اخلال نظام اسلام شود، این تغییر عنوان، موجب تغییر حکم اولی لعن بر مصادیق خاص و معین به حکم ثانوی حرمت خواهد شد. پس هر چند که مفاد ادله‌ی لعن، وجوب یا استحباب لعن بر افراد و اشخاص متصف به صفت «کفر» و «فسق» است، منتها اگر در تطبیق آن اوصاف بر برخی افراد، مصادیقی یافت شود که از مقدسات مذاهب اسلامی هستند، حفظ نظام اسلام عنوانی است که می‌تواند ما را به حکم ثانوی لعن بر مصادیق خاص که همانا حرمت است رهنمون سازد. فتاوی و احکام فقهای مذهب جعفری از دیرباز تاکنون، به ممنوعیت هرگونه اهانت و توهین به افراد مورد احترام و مقدس نزد اهل سنت (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۴)، در همین راستا تبیین می‌شود. البته شکی نیست که تبری از غیر مذهب حق، یکی از فروع دین بوده (صدوق، ۱۳۶۸، ۲، ۶۰۷؛ حرعاملی، همان، ۱۶، ۱۷۶، ۱۷) و در روایات فراوانی به وجوب حبّ و بغض در راه خدا اشاره شده (حرعاملی، همان، ۱۶، بَابُ وُجُوبِ الْحُبِّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضِ فِي اللَّهِ...، ۱۶۵ - ۱۷۲) تا جایی که ایمان مساوی با حبّ و بغض معرفی شده (همان، ۱۶، ۱۷۰) و از محکمترین دستاویزهای ایمان قلمداد گردید (همان، ۱۶، ۱۷۷). اما با نگاهی به ادله‌ی حفظ نظام اسلام که در گرو حفظ اتحاد مسلمین است، تبری و اظهار آن در قالب لعن باید به گونه‌ای باشد که اهانت و توهینی به سایر مذاهب اسلامی در آن نباشد. لازم به ذکر است، حاکم اسلامی در فرض مذکور که لعن بر مصادیقی تطبیق یافته که مورد احترام سایر مسلمین است، می‌تواند با استناد به ادله فوقانی تعزیر در حکومت اسلامی، به مجازات لاعن مبادرت ورزد. به عبارت دیگر، اگر نزد حاکم اثبات گردد که لاعن در لعن خود، موجبات تفرقه و کدورت میان مسلمین را فراهم نموده و در تعزیر لاعن مصلحت باشد، حاکم به تعزیر لاعن حکم کرده و میزان آن حسب رأی و نظر اوست.

۷- نتیجه گیری

مفاد انشائی آیات قرآن خصوصاً آنجایی که نام ملائکه و مردمان و به طور کلی لعنت‌کنندگان

(لاعنون) در کنار نام خداوند سبحان ذکر می‌شود، نشان از تکلیف وجوبی مسلمانان به لعنت مُستحقان آن دارد. و بنابر عموم تعلیل خداوند درباره لعن قاتل و بیان لعن باری تعالی بر دروغگویان، و عموم مُستفاد از جمعِ مُحَلّی به «ال» در واژه‌ی «الظالمین» در آیه شریفه (أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ)، عنوان «فاسق» نیز در کنار عنوان «کفر» معیار استحقاق لعن است. توجه به سنت نبوی(ص) و عنایت به تک‌تک عناوین و صفات لعن شده توسط پیامبر اعظم (ص) نیز، نشان می‌دهد مسلمان و غیر مسلمان، مادامی که متصف به آن صفات و عناوین مذکور در سنت نبوی باشند، ملعون پیامبر اعظم(ص) هستند و حتی ظهور برخی از گزارشات ایجاب می‌کند که لعن رسول خدا(ص) بر مسلمانانِ اتصاف یافته به آن صفت و عنوان خاص مدّ نظر باشد. بنابراین عنوان «فسق» در کنار عنوان «کفر» معیار استحقاق لعن است. و روشن است که دو عنوان یاد شده مرآت و آینه‌ی مُعَنَوَن، یعنی مصادیق و افراد خارجی آن عنوان است. بنابراین، لعن بر افراد و اشخاصی که عنوان فاسق یا کافر بر آنها تطبیق یابد، یقین به توبه آنان در بین نباشد، جایز بلکه در مواردی لازم است چنین نیست که برخی پنداشته‌اند که لعن تنها بر جنس افراد و نه شخص افراد مشروع باشد. حال اگر، بنابر عقیده‌ی گروهی از مسلمانان، یکی از آن دو عنوان مذکور بر برخی مصادیق تطبیق یابد و آن مصداق خاص مورد احترام گروهی دیگر از مسلمانان باشد، در این‌جا مسأله، حکم دیگری دارد. توجه به ادله حفظ نظام اسلام که در گرو اتحاد مسلمین از هر گرایش و مذهب با یکدیگر است، نشان می‌دهد که اگر لعن بر برخی افراد و اشخاص معین و مشخص، وحدت مسلمین را مخدوش کند و در نتیجه موجبات اخلال نظام اسلام را فراهم سازد، مشروعیت و لزوم آن در برخی تحت‌الشعاع قرار گرفته و در فقه مذهب جعفری به حکم واقعی ثانوی حرام شرعی است و لعن باید کلی و بدون تطبیق بر مصادیق باشد. این مقاله با تحلیل ادله قرآنی مشروعیت قوانین بدین نتیجه رسید که هر قانونی که بخواهد الزام‌آور باشد بایست در سه مرحله دارای جامعیت و فراگیری باشد؛ مرحله اول، مرحله قانون‌گذاری است در این مرحله قانون‌گذار می‌بایست دارای احاطه‌ی علمی کامل بر انسان باشد تا سعادت انسان را تأمین نماید و گرنه التزام به قانونی که بر اساس آزمون و خطا استوار باشد هر آن زندگی انسان‌ها را تباه خواهد نمود لذا تنها خداست که می‌تواند قانون‌گذار باشد. در مرحله دوم نظارت بر اجرای قوانین است در این مرحله نیز باید ناظری باشد که هیچ‌کس از دید او پنهان نشود تا تمامی افراد ملزم بدان گردند و این مرحله نیز تنها در اختیار خداوند متعال است و در مرحله سوم یعنی مرحله اعمال مجازات نیز باید مجازاتی باشد که در هر حال سنگین‌تر از سود قانون شکنی باشد و این مرحله نیز در اختیار خداوند است و در نتیجه ملزم بودن به رعایت قوانین تنها

در صورتی است که خداوند واضح و ناظر آن باشد. در ادامه مقاله با بررسی آیات قرآنی به طبقه‌بندی پنج دسته از آیات اقدام می‌نماید که دسته اول شامل آیاتی می‌گردد که قانون را با عبارت «حدود» بیان داشته است و خدا بیان نموده که با آنان که حدود الهی را پاس ندارند با اشد مجازات برخورد خواهد کرد: در دسته دوم آیاتی قرار گرفتند که دربر دارنده واژه «حکم» بود در این دسته نیز خداوند اعلام نمود حکم مختص خداوند است و قانون‌شکنان مجازات سختی خواهند چشید؛ در دسته سوم آیاتی قرار داده شدند که حکم و قانون‌گذاری را مجعول از طرف خداوند می‌دانستند و در دسته چهارم آیاتی قرار دارند که از قانون‌گذاری بر مبنای ظن و گمان نهی شده بود تا بشر به بیراهه نرفته و ضررهای جبران‌ناپذیری بر نوع بشر وارد نشود و بالأخره در دسته پنجم نحوه قانون‌گذاری خداوند بیان شده بود که خداوند قوانین را برای پیامبران و اولی الامر که ائمه معصومین نازل می‌نماید تا آنها نیز این قوانین را در اختیار بشر قرار دهند و تنها این قانون است که از خطا و اشتباه بری بوده و عقلا بر تمام افراد بشر لازم است تا آنها را رعایت نمایند و گرنه قانونی که احتمال خطا و اشتباه در آن می‌رود هرگز کسی را وجداناً ملزم بر رعایت نخواهد نمود.

پی نوشت

[۱]. علاوه بر اسناد نقلی و روایی این قاعده [بقره، ۲، ۲۱۹؛ و حرعاملی، همان، ۳، ۳۷۶، ۳؛ و ۱۷، ۲۱۶، ۱۱] سند عقلی این قاعده چنین است: بدون تردید تشریح و تکوین با یکدیگر رابطه دارند و نمی‌تواند آنچه در تکوین وجود دارد و مورد نظر شارع نیز می‌باشد، در تشریح منعکس نشود و تشریح و استنباط بدون لحاظ آن صورت پذیرد و پر واضح است که تفاوت مراتب مصالح و مراتب، که امری تکوینی است، ملاحظه آن را در تقنین در قالب لزوم تقدیم ایشم بر مهم خواهد بود.

فهرست منابع

قرآن مجید

- ۱- ابن اثیر، مبارک بن محمد، (بی‌تا)، النهایه، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم.
- ۲- ابن تیمیه، تقی‌الدین، (۱۴۰۶)، منهاج السنه، جامعه الإمام محمد بن سعود الإسلامیه، سعودیه.
- ۳- ابن تیمیه، تقی‌الدین، (۱۴۱۶)، مجموع الفتاوی، مجمع الملک فهد، المدینه النبویه.
- ۴- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، (۱۴۲۲)، زاد المسیر، دار الکتب العربی، بیروت.
- ۵- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، (۱۴۰۷)، فتح الباری، دارالریان للتراث، قاهره.
- ۶- محمد بن احمد، (بی‌تا)، فتح العلی المالک، دار المعرفه، بی‌جا.
- ۷- ابن رشد قرطبی، (۱۴۰۸)، البیان والتحصیل، دار الغرب الإسلامی، بیروت، چاپ دوم.

- ۸- ابن عابدین، محمد امین، (۱۴۲۱)، حاشیه رد المختار علی الدر المختار، دار الفکر، بیروت.
- ۹- ابن عبدالواحد، محمد، (بی‌تا)، شرح فتح القدير، دار الفکر، بیروت.
- ۱۰- ابن عربی، محمد، (۱۴۲۲)، تفسیر ابن عربی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۱۱- ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴)، معجم مقائیس اللغه، دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
- ۱۲- ابن کثیر، اسماعیل، (۱۴۲۰)، تفسیر القرآن العظیم، دار طیبه، بی‌جا.
- ۱۳- ابن مفرج، محمد، (۱۴۲۴)، الفروع، مؤسسه الرساله، بیروت.
- ۱۴- ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴)، لسان العرب، دارصادر، بیروت.
- ۱۵- ابن نجیم، زین الدین، (بی‌تا)، البحر الرائق، دار المعرفه، بیروت.
- ۱۶- ابوالصلاح حلبی، (۱۴۰۳)، الکافی فی الفقه، کتابخانه عمومی امام علی^ع.
- ۱۷- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، (۱۴۰۸)، روض الجنان، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.
- ۱۸- أحمد بن محمد بن حنبل، (۱۴۲۰)، مسند أحمد بن حنبل، مؤسسه الرساله، بیروت، چاپ دوم.
- ۱۹- امام خمینی(ره)، سید روح الله موسوی، (۱۳۷۸ش)، صحیفه امام، جلد ۱۱ و ۱۵ و ۱۷، مؤسسه تنظیم و نشر، قم.
- ۲۰- امام خمینی(ره)، سید روح الله موسوی، (۱۴۱۵)، المکاسب المحرمه، جلد ۱ و ۲، مؤسسه تنظیم و نشر، قم.
- ۲۱- آل کاشف الغطاء، هادی، (بی‌تا)، الرد علی موسی جار الله، مؤسسه کاشف الغطاء، نجف اشرف.
- ۲۲- آلوسی، نعمان بن محمود، (۱۴۱۵)، روح المعانی، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- ۲۳- بجیرمی، سلیمان، (۱۴۱۷)، تحفه الحیب، دار الکتب العلمیه، بیروت.
- ۲۴- بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۰۷)، صحیح البخاری، دار ابن کثیر، بیروت، چاپ دوم.
- ۲۵- بروجردی، سید حسین، (۱۴۱۲)، الحاشیه علی کفایه الاصول، جلد ۱، نشر انصاریان، قم.
- ۲۶- بعلی، محمد بن علی، (۱۴۰۶)، مختصر الفتاوی، دار ابن التمیم، بی‌جا.
- ۲۷- بغدادی، علی بن محمد، (۱۴۱۵)، لباب التاویل، دار الکتب العلمیه، بیروت.
- ۲۸- بهوتی، منصور بن یونس، (۱۴۰۲)، کشف القناع، دار الفکر، بیروت.
- ۲۹- بیهقی، ابوبکر، (۱۴۲۱)، شعب الإیمان، دار الکتب العلمیه، بیروت.
- ۳۰- ترمذی، محمد بن عیسی، (۱۴۰۳)، سنن الترمذی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم.
- ۳۱- جصاص، احمد، (۱۴۰۵)، احکام القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۳۲- جمعی از نویسندگان، (۱۳۹۴)، حرمت تکفیر مسلمانان و اهانت به مقدسات اسلامی نشر مشعر، قم، چاپ دوم.
- ۳۳- حائری، سید علی، (۱۳۷۷)، مقتنیات الدرر، دار الکتب الاسلامیه، تهران.
- ۳۴- حائری یزدی، شیخ عبدالکریم، (۱۴۱۸)، درر الفوائد، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ ششم.
- ۳۵- حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹)، وسائل الشیعه، مؤسسه آل‌البتیت^ع، قم.
- ۳۶- حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۳)، الفوائد الطوسیّه، چاپخانه علمیه، قم.
- ۳۷- حسینی شیرازی، محمد، (۱۴۲۴)، تقریب القرآن إلى الأذهان، دار العلوم، بیروت.
- ۳۸- خطاب رُعینی، محمد بن محمد، (۱۴۱۲)، مواهب الجلیل، دار الفکر، بیروت، چاپ دوم.
- ۳۹- خرشی، محمد، (۱۳۱۸)، الشرح الکبیر، بی‌نا، قاهره.

- ۴۰- خلیل فراهیدی، (۱۴۰۹)، العین، دار الهجرة، قم.
- ۴۱- خمینی، سید مصطفی، (۱۴۱۸)، تحریرات فی الأصول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، قم.
- ۴۲- خویی، حبیب الله هاشمی، (بی تا)، منهاج البراعه، مکتبه الاسلامیه، تهران.
- ۴۳- خویی، سید ابوالقاسم موسوی (۱۴۲۰)، اجود التقریرات، تقریرات محقق نائینی، انتشارات مصطفوی، قم.
- ۴۴- راغب، حسین بن محمد، (۱۴۱۲)، مفردات ألفاظ القرآن، دار العلم - الدار الشامیة، لبنان - سوریه.
- ۴۵- زرندی، محمد بن یوسف، (بی تا)، نظم در السمطین، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۴۶- زمخشری، محمود بن عمر، (بی تا)، الکشاف، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۴۷- سبحانی، جعفر، (۱۳۸۱)، الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف، مؤسسه الامام الصادق ع، قم.
- ۴۸- سبزواری، سید عبدالاعلی، (۱۴۰۹)، مواهب الرحمان، مؤسسه اهل بیت ع، بیروت.
- ۴۹- سبزواری، محمد بن حبیب الله، (۱۴۱۹)، ارشاد الاذهان، دار التعارف للمطبوعات، بیروت.
- ۵۰- سیوطی، جلال الدین، (۱۴۱۶)، تفسیر الجلالین، مؤسسه النور للمطبوعات، بیروت.
- ۵۱- سیوطی، جلال الدین، (۱۹۹۳)، الدر المنثور، دار الفکر، بیروت.
- ۵۲- شبرای شافعی، عبدالله، (۱۴۲۳)، الإتحاف بحب الأشراف، دار الكتاب الاسلامی، قم.
- ۵۳- شوشتری، نور الله بن شریف، (۱۳۶۷)، الصوارم المهرقه، مطبعه النهضه، تهران.
- ۵۴- شوکانی، محمد بن علی، (۱۴۱۴)، فتح القدير، دار ابن کثیر، دار الکلم الطیب، دمشق، بیروت.
- ۵۵- شوکانی، محمد بن علی، (بی تا)، نیل الأوطار، إدارة الطباعة المنیریة، بی جا و بی تا.
- ۵۶- شیبانی، أحمد بن حنبل، (بی تا)، السنه، دار ابن القیم، بی جا.
- ۵۷- صدر، سید محمد باقر، (۱۴۱۸)، دروس فی علم الاصول، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ پنجم.
- ۵۸- صدوق، محمد بن علی، (۱۳۶۲)، الخصال، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- ۵۹- صدوق، محمد بن علی، علل الشرائع، مکتبه الداوری، قم.
- ۶۰- طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، انتشارات جامعهی مدرسین، قم، چاپ پنجم.
- ۶۱- طبری، محمد بن جریر، (۱۴۰۳)، تاریخ الأمم و الملوک، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.
- ۶۲- طبری، محمد بن جریر، (۱۴۱۲)، جامع البیان، دار المعرفه، بیروت.
- ۶۳- طریحی، سید احمد حسین، (۱۴۱۶)، مجمع البحرین، کتابفروشی مرتضوی، تهران.
- ۶۴- طنطاوی، محمد، (بی تا)، التفسیر الوسیط، نرم افزار جامع التفاسیر نور.
- ۶۵- طوسی، محمد بن الحسن، (۱۴۱۱)، الغیبه، دار المعارف الإسلامیة، قم.
- ۶۶- طوسی، محمد بن الحسن، (بی تا)، التبیان، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۶۷- عبید کلبانی، (۱۴۲۸)، اللعن فی الإسلام، دار العاصمه، مملکه البحرین.
- ۶۸- علامه مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳)، بحار الأنوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم.
- ۶۹- علی دوست، ابوالقاسم، (۱۳۸۸)، فقه و مصلحت، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران.
- ۷۰- عمید زنجانی، عباسعلی، (۱۳۸۴)، قواعد فقه سیاسی (مصلحت)، امیرکبیر، تهران.
- ۷۱- عینی حنفی، محمود بن احمد، (بی تا)، عمدہ القاری، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

- ۷۲- غزالی، محمد، (بی‌تا)، إحياء علوم الدين، دار المعرفه، بيروت.
- ۷۳- فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰)، التفسیر الکبیر، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم.
- ۷۴- فیض کاشانی، محمد، (بی‌تا)، تفسیر الصافی، مکتبه الصدر، تهران.
- ۷۵- فیومی، احمد، (بی‌تا)، المصباح المنیر، منشورات دار الرضی، قم.
- ۷۶- قرطبی، محمد بن احمد، (۱۳۶۴)، الجامع لأحاکم القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران.
- ۷۷- کاشانی، ابوبکر، (۱۴۰۶)، بدائع الصنائع، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ دوم.
- ۷۸- کبیر مدنی شیرازی، سید علی خان، (۱۴۱۵)، ریاض السالکین، مؤسسۀ النشر الإسلامی، چاپ چهارم.
- ۷۹- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷)، الکافی، دار الکتب الإسلامیه، تهران، چاپ چهارم.
- ۸۰- ماوردی، علی بن محمد، (۱۴۱۴)، الحاوی الکبیر، دار الکتب العلمیه، بیروت.
- ۸۱- محقق اردبیلی، احمد، (بی‌تا)، زبدہ البیان، المکتبه الجعفریه، تهران.
- ۸۲- محقق ثانی، علی بن حسین، (۱۴۰۹)، رسائل المحقق الکرکی، کتابخانه آیۀ الله مرعشی نجفی، قم.
- ۸۳- محقق ثانی، علی بن حسین، (بی‌تا)، النفحات اللاهوت، مکتبه نینوی الحدیثه، تهران.
- ۸۴- مراغی، احمد بن مصطفی، (بی‌تا)، تفسیر المراغی، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
- ۸۵- مرداوی، علی بن سلیمان، (۱۴۱۹)، الإنصاف، دار إحياء التراث العربی، بیروت.
- ۸۶- مرعشی، شهاب الدین، (بی‌تا)، شرح إحقاق الحق، تصحیح: السید إبراهیم المیانجی، بی‌نا، بی‌جا.
- ۸۷- مسعودی، علی بن حسین، (۱۹۶۵)، مروج الذهب، دار الاندلس، بیروت.
- ۸۸- مسلم بن الحجاج، (بی‌تا)، صحیح مسلم، دار إحياء التراث العربی، بیروت.
- ۸۹- مشکینی، علی، (۱۴۱۳)، اصطلاحات الاصول، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- ۹۰- ملک افضلی اردکانی، محسن، (۱۳۹۱)، مفهوم نظام و کاربرد آن در فقه و اصول، مجله فقه و اصول، سال ۴۸، (شماره ۸۸)، ص ۱۳۳-۱۲۹.
- ۹۱- نجف‌آبادی، حسین علی منتظری، (۱۴۰۹)، مبانی فقهی حکومت اسلامی، (مترجمان: صلواتی، محمود و شکوری، ابوالفضل) مؤسسۀ کیهان، قم.
- ۹۲- نفرای، احمد بن غنیم، (بی‌تا)، الفواکه الدوانی، مکتبه الثقافه الدینیّه، بی‌جا.
- ۹۳- نووی، یحیی بن شرف (بی‌تا)، المجموع، دار الفکر، بیروت.